



رضاروشنی

منتقد و پژوهشگر

از کسی سخن می‌گوییم که پرویز صباد او را «روایتگر ارزش‌های ناشناخته و گمشده فرهنگ ایرانی» و بهمن مقصودلو او را «تاریخ، زبان و مینیاتور ایرانی» و بهرنی از او به عنوان «یکی از احترام برانگیزترین چهره‌های ادبی و هنری» نام برده است: بهرام بیضایی، هنرمندی که چندی پیش دیده از جهان فروبست و جامعه فرهنگ و هنر در سوگو او به روایتگری برخاستند. چرا بهرام بیضایی چهره‌ای دگرسان و در نوع خود یگانه در فرهنگ ایران زمین است؟ به چند دلیل گزاشنگ: یکی تجربیات چندگانه هنری او، دیگری نقش او در آگاهی بخشی و دیگری جایگاه او در خوانش و نواندیشی و نیز تولید متن. کم شمارند نویسندگانی که در عرصه‌های گوناگون کوشا بوده و به ترکیبی برابر با واقعیات جامعه و فرهنگ ایران زمین دست پیدا کرده باشند. بهرام بیضایی چند دهه پیشتر از دهه هفتاد مفهوم خوانش و بازآفرینی متن را درک کرده است. او در نمایشنامه‌های خویش از آژدها که ویندار بیدخش و آرش نوعی مخالف خوانی به عمل آورده است، آرش بیضایی نه کمانداری بزرگ و پهلوانی شناخته شده؛ بلکه تنی است که تیرانداختن نداند. او آدم ساده اما بیدار دلی است که شکست ایرانیان شخصیت او را ساخته و او را در موقعیت قهرمان شدن قرار می‌دهد. آژدها که فردی است که مورد ظلم ایامی پادشاه، نوشنده باده سرخ، قرار گرفته و آواره و ویلان گشته؛ کسی که سرنوشت او را آفریده تادرد و رنج راتاب آورد. و یا «بندار بیدخش» که به سبب دانش فراوان جام جهانیین ساخته و کنون گرفتار ستمگری جمشیدگشته خود و جام را می‌شکند تا مانع ویرانگری پادشاه گردد. بیضایی روایت را بر شکسته و دل‌دل آن خرده روایت‌ها را بیرون کشیده است. از زندگی بیضایی در این بوده که خود آفریدگار متن بوده، نوشتارهای کهن را بانگهای نو خوانش و بازتالیف کرده است. او اساطیر را از آسمان به زمین فروکشیده و آنان را به صورت‌هایی انسانی فرو کاسته است. آرش، ضحاک، ارداویراف بیضایی مهر سنت به چهره نداشته، اینان آدم‌های نو با کردار دگرسان و سرنوشتی دیگرگونه هستند. سخن بیضایی، سخن امروز و دیروز است، سخن که خودش می‌گوید سخن «مردمانی ناشناس و نشنیده». او در گفت‌وگو با مجله چلچراغ به تاریخ ۱۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۹ می‌گوید:

«ما قرن‌ها حرف زده‌ایم و حالا همه چراهای نگفته تاریخی‌مان با هم در برابر ما هستند و پاسخی نداریم و کم کم داریم در می‌یابیم این زبان بستگی و خلع اندیشه‌ی تاریخی چه بر سر ما آورده است؟» او بخشی از دلیل مسأله را حذف و توقیف سخن دیده و با اشاره به همین می‌گوید: «بسم است که اصل را توقیف می‌کنیم و بدل‌های می‌سازیم» برای پایمال کردن حقیقت. نمونه عینی این فکر را در نمایشنامه «زن بست فرخی کیجاست؟» به خوبی می‌توان دید، آنجا که آدم‌ها نسبت به هم دچار سوء تفاهم بوده و تبلیغات جای حقیقت را گرفته و خاطره و منظر باغ پدری از یاد رفته است. آنچه که در سخن بیضایی برجسته نمی‌نماید، انتقاد و نگاه انتقادی اوست که این نگاه گاه متوجه پسرکشی است، چنان که در نمایش «سهراب‌کشی» و گاه متوجه باورداشت‌های غلط از زن آن گونه که در «شب هزار و یکم» و گاه متوجه قدرت در «مرگ یزدگرد» در گفت‌وگوی مرد آسیابان وزن. وقتی آسیابان می‌گوید هرچه داریم از پادشاه است و زن در پاسخ می‌گوید چه می‌گویی مرد؟ ما که چیزی نداریم، او مرد باز در جواب می‌گوید نداشتن مایم از پادشاه است. گاه تبع انتقاد او متوجه مردمان عادی می‌گردد، چنان که در «ندبه» چنین است.

بیضایی متن را میداند آگاه اندیشه گرفته؛ تا از شاید از دیروز، امروز را اندیشه کنیم و خویشن را دریابیم. بیضایی؛ اندیشمندانه در پی برگشودن افق‌های تازه از خوانش و گفت‌وگومندی برآمده است. این خوانش و گفت‌وگومندی را در مرگ یزدگرد با فراهم آوردن فضایی برای گفت‌وگوی بین آسیابان و زن و دخترش و موید و فرمانده سپاه ساسانی و در ارداویراف با فرصت دادن به دوزخیان برای اعتراض می‌توان دید. او در ارداویراف این فرصت را همپا ساخته که دوزخیان بپرسند آیا خداوند زیر دست موبدان است؟ آیا گناه به نحوه کفر و میزان آن عادلانه است؟ گنهکاران می‌پرسند آیا به دنیا آمدن اختیار ما بوده است؟ آیا بیماری، رگسنگی و مرگ ایزدی است یا اهریمنی؟ دوزخیان می‌پرسند «اگر این شکنجه‌ها ایزدی است پس اهریمنی چیست؟» و نیز این پرسش اساسی را به میان انداخته که چرا در نظام او رزم‌زد زنان بایستی شکنجه دهشتناک‌تری را متحمل گردند؟ قلم بیضایی به طبعه محکوم و توسری خور توجه داشته است. در آثار بیضایی؛ آژدها که یک فرد عادی است، آرش یک فرد عادی و مردمی است و در ارداویراف، دوزخیان طبقه از یاد رفته و سانسور شده‌اند. بیضایی به درد و رنج و اندوه دانشکستان توجه داشته و چکیده اینکه؛ ما در کارنامه بیضایی؛ با نویسنده‌ای تجربه‌رگو را به‌رو هستیم؛ نویسنده‌ای که به دفع بیدادگری زندگی کمر بسته و به دنبال یافتن حقیقت است؛ حقیقتی که در «روز واقعه» آن را در رنجبیر، پاره پاره و بر سر نیزه یافته است. بهرام بیضایی را برای همیشه می‌توان با چهارواژه به‌خاطر آورد؛ روشن، ژرف، شش دانگ، تاثیرگذار.

حمید اقبال دوست در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

بیچاره آدم فروش‌ها!

◀ شاعر باید شریک غم و شادی‌های مردم باشد

آرمان ملی- نعمت مرادی، حمیدرضا اقبال دوست (۱۳۵۰- صومعه سرا) سراینده مجموعه شعرهای «این شعرها از من نیست»، «لطفابرایم اسفند دود کنبد»، «دانیاسوره‌های معاصر»، «مترسک» و «بیچاره آدم فروش‌ها» فارغ التحصیل علوم آزمایشگاهی است. خودش می‌گوید: «نوشتن شعرهایی با سوزِهای آزمایشگاه باعث شده که بعضی به من شاعر آزمایشگاهی بگویند» و البته که در آثارش، نگاه ویژه‌ای به طنز دارد؛ آنقدر که در شعری کوتاه از او با اشاره به حرفه‌اش بخوانیم: «چقدر سخت است برای یک شاعر/ خون مردم را توی شیشه کردن». اقبال دوست برگزیده ششمین جشنواره بین‌المللی شعر فجر و چهارمین جایزه طنز مکتوب طهران بوده و یکی از رهروان جریان «فرانو» است که در آن طنز، رکن اصلی به شمار می‌آید. با او هم‌کلام شدیم و این شد ما حاصل کار.

◀ شما را به عنوان یک شاعر فرانو می‌شناسند. در این بار توضیح دهید و اینکه در مجموعه «این شعرها از من نیست» مقوله طنز چقدر جدی است؟

طنز در فرانو حرف اول را می‌زند و با لطیفه و جوک و فکاهی و هجو و هزل، زمین تا آسمان تفاوت دارد. طنز در متن و بطن و از‌ه‌ها حادث می‌شود و در جایه جایی‌ها و بازی‌های زبانی در رابطه با سوزِها صورت می‌بندد. کتاب «این شعرها از من نیست» اولین کار من است که البته با کمی ترس منتشر کردم! شعرهای آزاد و کوتاه در موضوعات مختلف اجتماعی و فرهنگی و البته طنز، بیشتر این شعرها را قبل از آشنایی با جریان شعر فرانو نوشته بودم و توسط استاد فارمز محمدی پور در صفحه ادبی روزنامه نسیم (رد پای باران) منتشر شده بود. خودم قصد طنز نوشتن نداشتم اما بر اساس خصوصیات فردی خودم و نوع نگاه به جامعه، خوشبختانه شعرهایم در مطبوعات مورد توجه و عنایت شاعران حلقه ادبی فرانو قرار گرفت که با بررسی و نقد کارها مرا مورد لطف و تشویق قرار دادند، رگه‌هایی از طنز هم در این مجموعه شعر دیده می‌شود اما آن قدر برایم در کتاب اول جدی نبود که کتاب را طنز بنامم. اما وقتی به عنوان شاعر شعر فرانو معرفی شدم سعی کردم طنز را همیشه در مد نظر داشته باشم البته جناب اکبر اکسیر در نقد پینه‌ای که در ویژه‌نامه فرهنگی و هنری روزنامه اطلاعات منتشر می‌شد نوشته بودند؛ اقبال دوست شاعری طنزاندیش است اما طنزپرداز نیست.

◀ می‌توانید ویژگی‌های اصلی این ژانر را برای من و دوستان خواننده بیان کنید؟ من از اعضای اولیه حلقه ادبی فرانو نبودم و شعرهایم مورد توجه و تأیید این گروه که همگی از شاعران فرهیخته آستارا بودند قرار گرفت و کم‌کم در مطبوعات و رسانه‌ها اسم من در کنار این حلقه می‌آمد و من هم استقبال می‌کردم. شعر فرانو با توجه به مانیفستی که توسط آقای اکبر اکسیر و آقای منصور بنی مجیدی و سایر دوستان منتشر شده است، شعرهایی کوتاه آزاد و اجتماعی و با بن مایه‌های طنز است. زبان شعر معمولاً ساده و نه آسان است؛ چنانکه در ادبیات کهن ما به آن سهل و ممتنع می‌گویند. شاعر شعر فرانو سعی می‌کند نگاه تازه و خاص خودش را به دست آورد و از تکرار سوزِهای کهنه پرهیز کند و به مسائل و معضلات روز جامعه و جهان بپردازد.

◀ ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات عامیانه، چقدر بر روند رشد طنز در شعر فرانو کمک کرده است؟ استفاده از ضرب‌المثل‌ها مانند آوردن نام اسطوره‌ها، کمک زیادی به شاعر و شعر می‌کند. در واقع وقتی در یک شعر چند سطر ی مثلاً نام رستم یا سهراب می‌آید، در ذهن مخاطب علاوه

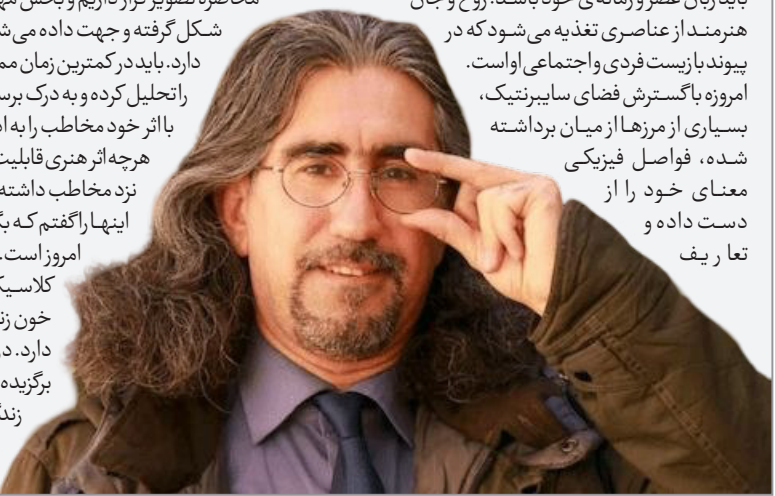


افشین شاهرودی

عکاس و شاعر

این روزها دو کتاب «یک تکه از آسمان یوش» و «گزیده اشعار ایرج زیر دست» را می‌خوانم. مجموعه رباعی‌هایی که اعتراض و انتقاد و رمانسی دلپذیر را بهم دارند. هر اثر هنری یک بیانیه است. بیانیه‌ای که هنرمند در آن دیدگاه، احساس و نظر خود را نسبت به موضوعی خاص بیان می‌کند. توفیق یک اثر هنری اعم از شعر، نقاشی، عکاسی، یا موسیقی که انتزاعی‌ترین هنر است در گرو ویژگی‌هایی است که باید داشته باشد. اولین ویژگی گزیده‌گویی است. یزگویی، هنرمند را از بیان موزع منظور خود دور می‌کند. اگر شاعر برای بیشتر گفتن بی‌محبا به دامن کلمات بیابورد، قادر به ایجاد ارتباط خوب با مخاطب نخواهد شد. در نتیجه اثرش تاثیر لازم را نخواهد داشت. اگر عکاس مناسب‌ترین کادر، لحظه، نور و ترکیب بندی را انتخاب نکند، نتیجه‌ی کارش یک عکس آشفته خواهد بود. اگر نقاش رنگ و طرح مناسب را برنگزیند یا یک اکستر برای اجزای یک قطعه، سازها و نوازش‌های مناسب را به کار نبرد، چیزی جز اثری مغشوش حاصل نخواهد شد. هنرمند باید بتواند در ساده‌ترین و فشرده‌ترین شکل ممکن، حرف خود را بزند. دومین ویژگی تعلق داشتن به زمان خویش است. هنرمند باید زبان عصر و زمانی‌ی خود باشد. روح و جان هنرمند از عناصری تغذیه می‌شود که در

پیوند با زیست فردی و اجتماعی او است. امروزه با گسترش فضای سایبرنتیک، بسیاری از مرزها از میان برداشته شده، فواصل فیزیکی معنای خود را از دست داده و تعاریف



کنج عزلت‌گزینی و بر قلبه‌ی قاف نشستن پرهیز کند و شریک غم‌ها و شادی‌های آنان باشد. شاعر امروز مثل همه‌ی مردم نگران اوضاع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جامعه خود است و نمی‌تواند و نباید آنها را نادیده بگیرد و اتفاقاً چون شاخک‌های حساس‌تری دارد زودتر از جامعه متوجه بحران‌ها می‌شود و اثر آن در شعرهایش به صورت‌های مختلف نمود پیدا می‌کند. «از رهایی می‌ترسم/ از عدالت/ از هوای تازه/ هیچ ماهی آزادی/ تا همیشه/ عاشق طعمه‌ی / صیادش/ نمی‌ماند».

◀ نقش‌صو خیال در مجموعه شعر مترسک چیست؟

بزرگی می‌گفت پس از خداوند بزرگ‌ترین قدرت، قدرت خیال است و هنرمند استاد خیال‌پردازی است. در شعر فرانو تصاویر عینی بر ذهنی می‌چرید اما گاهی تخیل می‌تواند کمک‌کند تا آنچه مورد نظر شاعر است با شفافیت بیشتری بیان شود و این تخیل و خیال‌پردازی شاعرانه کمک حال شعر و شاعر می‌شود. در کتاب مترسک که در آن هفتادودو شعر با سوزِی مترسک آمده است هم سعی در همین کار شده است. آنچه در اینجا می‌تواند مهم باشد این است که تخیل در خدمت شعر و معنا باشد و مخاطب علاوه بر لذت و بهره بردن از تخیلات شاعر بتواند با سپید خوانی به معناهای دیگری که عینیت دارند دست یابد. «هیچ مترسکی/ شبیه‌گرگ ندیده‌ام/ شبیه پلنگ یا خرس/ به گمانم/ ترسناک‌تر از آدمیزاد نیافته‌اند/ مترسک‌سازها».

◀ در «دانیاسوره‌های معاصر» به جز طنز قوی، از مولفه غافلگیری بهره برده‌اید، آیا در این مجموعه شعر، عنصر غافلگیری برای شما به مثابه شوک به مخاطب است یا به عنوان یک تکنیک کاربردی استفاده شده است؟ در این نوع شعرها غالباً کلمات به ساده‌ترین و روان‌ترین شکل ممکن بیان می‌شوند و خواننده احساس می‌کند با متن آسانی

رویه‌ر و شده است، اما شعر وقتی به انتهای می‌رسد، یک غافلگیری و ضربه پایانی باعث می‌شود مخاطب دوباره به آغاز شعر برگردد و یاد رک و احساس بیشتری همراه تفکر و تخیل شاعر شود. البته مانند آنچه در بسیاری از رباعی‌های می‌بینم که سه مصراع اول در خدمت مصرع چهارم قرار می‌گیرند نیست؛ بلکه در روند سرایش شعر اگر چنین اتفاقی لازم باشد می‌تواند به قوت شعر بیافزاید. در واقع اصل بر ارائه‌ی یک نگاه تازه و نو به اتفاقات جهان دارد بدون اینکه اصرار بر دشوار گویی و پیچیدگی‌های مبسوم در شعرهای سپید و آزاد، داشته باشد. «خوراکی یا سمی یا.../ فرقی نمی‌کند/ من هم مثل تو/ از قارچ می‌ترسم/ هیروشیما».

◀ سخن پایانی با شماست. اگر دوست دارید می‌توانید به بحث در مورد مصائب انسان و موضوع شهرنشینی در شعر فرانو بپردازید؟

شعر فرانو یکی از ظرفیت‌های بزرگ شعر و زبان فارسی است که علاوه بر اینکه ادامه منطقی شعر نو ی نیمایی است و مطابق با یکی از خواست‌های نیمایوشیخ مبنی بر اینکه شعر و داستان باید به هم نزدیک شوند و زبان شعر و شاعر نباید تفاوت زیادی با زبان مردمان هم‌روزگار داشته باشد. از نظر سابقه و معنا هم ریشه‌ای کهن دارد و رگه‌هایی از این نوع شعر یا برعکس در شعر شاعران و نویسندگان بزرگ ادبیات پارسی وجود دارد.

دنیا ی جدید نیاز به ابزارها و معناهای جدید دارد به همان اندازه که انواع دیگر هم هم می‌توانند لازم و ضروری باشند. شعر فرانو این روزها در شعر شاعران زیادی به شکل‌های مختلف دیده می‌شود؛ هرچند که ممکن است نامش را چیز دیگری بگذارند که به نظر اهمیت خیلی زیادی ندارد. «گرگ و میش غروب/ پیچره را کشود/ کسی نبود/ جز گربه‌ای را زل زده بود/ به پنجره طبقه‌ی چهار/ از همان ارتفاع/ کیسه زباله را رها کرد/ وقت نداشت/ باید سرمقاله فردا را می‌نوشت/ اندر باب محیط زیست/ و حقوق شهروندی».

ویژگی دیگری که در مورد شعر زیر دست باید به آن اشاره شود این است که با وجود استفاده از قالبی کلاسیک خود را مقید به قواعد آن پیش تعریف شده در این چارچوب نمی‌داند و سعی می‌کند با دستکاری در شکل نوشتاری شعر و پرداختن به جنبه‌های بصری آن به شعر دیداری نیز نزدیک شود. رباعی همیشه به صورت چهار مصرع پشت سر هم نوشته می‌شده ولی زیر دست هرگاه که لازم بداند به منظور القای بهتر مفهوم از این قاعده فراتر رفته و با تقطیع مصرع‌ها رباعی‌های شش، شش، هفت خط و حتی بیشتر می‌نویسد. از به کار بردن تصاویر عینی در کنار کلمات نیز هراسی ندارد.



یک بوم و هوای قلمتی این گونه



یک دایره و اقامتی این گونه

یک شهر یکش که ساکنانش دارند



جای سرشان علامتی این گونه

امروزه شعر دیداری به عنوان یک جریان جدی در شعر ما مطرح است. خود این موضوع که زیر دست در قالبی کلاسیک که همه جنبه‌های آن کاملاً تعریف و تثبیت شده، سعی می‌کند هنجار شکنانه به جریانی نزدیک شود که اگر نگوییم یک جریان آوانگار، ولی حداقل جریانی متفرقی در شعر امروز ماست، ویژگی مثبت و روزآمدی در کار او محسوب می‌شود. اگرچه به نظر من در به کارگیری تصاویر عینی تا کنون محدود و با احتیاط عمل کرده است؛ تحلیل محتوایی کارهای زیر دست نیازمند ظرفی بزرگتر از این یادداشت مختصر و کسی است که در این حیطه صاحب نظر باشد. این یادداشت صرفاً ابزار نظری است در مورد شعر شاعری که معتقدم که برخلاف شعرواره‌هایی که هرروزه مثل نم‌نم‌های بی‌موقع، بر سر و روی ما می‌بارد، بارانی نیست که فقط خیس مان کند، بلکه باران را تعریف می‌کند، خنکی و هوای مرطوب را بر پوستمان می‌نشانند و هوای ابری را به ما می‌شناساند.